

## نشست هشتاد و هفتم - بخش پنجم - جمع بندی و بیان نکات مهم نشست ۸۷

بسم الله الرحمن الرحيم

### نکته اول: در رابطه با نرجس خاتون و صدا زده شدن توسط امام

قرار شد که توسل پیدا کنیم در این ایام و در این مکان، خدمت حضرت نرجس (سلام الله علیها)، هم این ارتباط با ایشان ان شاء الله در برنامه زندگی ما بیاید و به طور خاص، از ایشان بخواهیم که یک طهارت و تقوای ویژه ای، توفیق بدهند ما در حیطه کاری خودمان داشته باشیم؛ آنقدری که ما را در آن زمینه، خاص و خواستنی برای امام کند؛ یعنی ما برای امامان خواستنی بشویم. جوری که امام دنبال آدم بفرستد. این مکرر در تاریخ دیده شده، حرف دور از دسترسی نیست؛ در همین مشهد مقدس، یک آقایی هست: «پیر پالان دوز». مشهدی ها می شناسند. شیخ بها آدم بزرگی است؛ این ماجرا درجات آدمها را نشان نمی دهد. توجه به این موضوع را نشان می دهد. جناب شیخ بها یکی از علوم غریبه‌ای که بلد بود این هست که شما از طریق ستارگان هر چیزی را که بخواهی، جایش را در عالم پیدا می کنی. این علم از قدیم هم بود. با این علم شتر را در بیابان پیدا می کردند؛ یعنی علم چیزی بود تا یک حد و اندازه ای هم دفتر دستک داشت و مراجعه می کردی و استفاده می کردی. جناب شیخ بها، با آن علم، جای امام زمان (عج) را پیدا کرد. فهمید که حضرت حجت در حرم حضرت علی ابن موسی الرضا (علیه السلام) هستند. خودشان را رساند و آقا را دید؛ بعد جلو نرفت. یعنی نمی دانست اذن جلو رفتن دارد یا نه. آقا در حال خواندن نماز بود. حالا این نقلی هست که نقل مشهور این ماجرا هست: بعد می گویند حضرت بعد از این که نمازشان تمام شد، حرکت کردند. جناب شیخ بها پشت سر ایشان با یک فاصله ای راه افتاد. تا این که آقا از حرم بیرون آمدند. مسیر، کوچه‌های بازار بود. رفتند در یک مغازه کفاشی و بعد گفتند: این کفش های ما را وصله می زنی؟ بعد می گویند آن برگشت گفت که: «امر است یا عرض است؟» آقا فرمودند: «عرض است.» گفت: «پس نمی کنم.» بعد آقا دوباره برگشتند بهش گفتند: «آقا حالا این کفش ما را وصله می زنی؟» بعد حالا شیخ بها هم دارد این ماجرا را می بیند. ایشان دوباره می گوید که: «امر است یا عرض است؟» گفتند: «عرض است.» گفت که: «نمی کنم. ببخشید اگر می شود فردا بیاید.» بعد آقا می گویند که: «می شود بگویید چرا نمی کنید؟» این بنده خدا برمی گردد می گوید: «فدایتان بشوم جدتان امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «در روز به اندازه قوت روزتان کار کنید. بقیه اش را به امور دینتان برسید. من امروز به اندازه قوت روزم کار کردم، چون امر جدتان هست. اگر امر کنید، باید انجام بدهم. اما اگر عرض است، امر جدتان اولی است نمی توانم انجام بدهم.» بعد که این جمله را می گوید، آقا رو می کنند به شیخ بها می گویند: «شیخ! اگر این طوری باشید، خودمان می آییم دنبالتان، نه این که بگردید ما را پیدا کنید.»

ببینید خیلی چیز عجیبی نیست! این چیزی که درباره نرجس خاتون گفته می شود همین جا در مشهد شاهد مثال دارد. این چیز عجیبی نیست یک نفر این قدر در تخصص خودش دقیق باشد. این قدر تقوا داشته باشد در تخصص خودش که خاص بشود، بگویند: برای این موضوع بگویند فلانی بیاد. برای کفاشی در حکومت امام زمان (عج) بگویند فلانی بیاد؛ چه آن کفاش حکومت ماست. این لازمه اش این هست که هر کس در عرصه تخصصی که کار می کند، به نهایت درجه تقوا و طهارت برسد. راهش هم این است که قرآن بخواند، بفهمد اصلاً تقوا و طهارت چی است که نهایت آن را محقق کند. این، یک نکته که هم به خودم هم به شما تأکید می کنم. این لحظات آخری که در این سفر هستیم یک عهدی آدم ببیند با حضرت نرجس خاتون (سلام الله علیها) که ما این را فهمیدیم، مایلیم انجام بدهیم، دست ما را بگیرد. هر کس در این جمع تخصصی دارد. یکی پزشک، یکی داروساز، یکی کار کامپیوتر می کند. هر کسی هر کاری می کند، بعداً در حکومت امام زمان (عج) ماها را بگویند. بگویند در کامپیوتر فلانی را صدا زدیم. در نجارها فلانی را صدا زدیم. در معلمها فلانی را صدا زدیم. ما صدا زدیم! این نکته اول، ناظر به موضوع حضرت نرجس خاتون (سلام الله علیها).

### نکته دوم: جمع بندی سوره مبارکه یس

مطلب دوم درباره سوره مبارکه یاسین. ما سوره یاسین را در این سفر افتتاح کردیم. در واقع یعنی تازه بازش کردیم. سوره یاسین مطلع مطالعه سوره های منحصر به فرد قرآن است. حضرت نرجس خاتون (سلام الله علیها) هم موضوعش منحصر به فرد بود. من واقعاً اینها را محاسبه نکردم. این هم زمانی نشان می دهد، دستی در کار است. سوره های منحصر به فرد قرآن کدام سوره ها هستند؟ سوره هایی که حروف مقطعه منحصر به فرد دارند. سوره یاسین، طه، مریم، ص، ق. این ها سوره های «به لحاظ مفهومی منحصر به فرد و ویژه قرآن» هستند. حالا بچه ها اسمش را می گذارند «تکخال». این در مایه های تک تیرانداز است که یک دانه می زند، هدشات می کند. این شکلی است. یعنی سوره هایی هست که یک دانه است؛ ولی یک دانه اش از آن هایی هست که کار را تمام می کند. خیلی سوره های بی نظیری هستند. ما بنا داریم در دور بعدی فعالیت باشگاه برای یک سال آینده ان شاء الله، این سوره ها را مطالعه کنیم که با سوره مبارکه یاسین شروع کردیم.

موضوع خیلی مهم سوره مبارکه یاسین، موضوع زنده شدن است. انسان، مُردگی های فراوانی در زندگی اش دارد. عوامل مُردگی ها متعددند. گناه مهم ترین عامل مُردگی است؛ ولی فقط گناه نیست. غفلت عامل مُردگی است. عادت و روزمرگی، عاملی برای مُردگی است. بی مقصدی عامل مُردگی است. لهو و لعب، عامل مُردگی است. عوامل عدم حیات در زندگی انسان، بسیار متنوع است که ناظر به مراتب حیات است. انسان موجودی است دارای مراتب حیات. چه این که خود عدم حفظ سلامتی هم یکی از عوامل مُردگی است. همین که انسان توجهی به سلامت جسمش نداشته باشد، این خودش باعث سطح دیگری از مُردگی ها در زندگی انسان است. اساساً سوره یاسین برای

این است که انسان را از عوامل عدم حیات، نجات بدهد. بدترین عدم حیات هم عدم حیاتی است که فیزیک انسان زنده است؛ ولی نفس انسان زنده نیست. در دنیا زندگی می‌کند ولی نشاط زندگی کردن ندارد. این بدترین زندگی است دیگر! چون آدم اگر بمیرد حداقل مرده. می‌گوییم: آقا مُرد. ولی وقتی در دنیا، روزها بر انسان می‌گذرد ولی نفس انسان تپش ندارد، دریافت ندارد. مهم‌ترین تعریفی که برای کلمه حیات در قرآن می‌گویند این هست که: «امکان داد و ستد». حیات در تعریف قرآنی کسی است که موجودی می‌باشد که امکان داد و ستد دارد. می‌دهد یک چیزی را، می‌تواند به اطرافیان خودش بخشش کند و می‌تواند دریافت کند. قابلیت دریافت دارد.

موجودی که داد و ستدش را از دست بده، می‌میرد. بدترین مرگ هم، مرگ معنوی است. فرد، دیگر دریافت معنوی ندارد. فایده معنوی هم برای دیگران ندارد. بدترین نوع مرگ هم هست؛ چون زنده ای در حالی که زنده نیستی. بعد هولناک می‌شود. کار به جایی می‌رسد که آدم‌ها به فکر خودکشی کردن می‌افتند واقعاً. چون احساس می‌کنند هر چی جلو می‌رود، این حجم فشار مردگی بیشتر است و ترجیح می‌دهد این فیزیک را تمام کند. یعنی خودکشی، نتیجه طبیعی چنین زندگی است؛ لذا اگر کسی در فکر خودکشی کردن است، این سوره یاسین برای او لازم است. باید یک شوکی به قلبش وارد کنید تا داد و ستد او شروع بشود. انذار کارش همین است.

بعد تمام چیزهایی که در این سوره گفته می‌شود، این‌ها قواعد به تپش افتادن قلب حقیقی انسان در زندگی است. ما در مورد این عوامل حیات، عوامل ایجاد مردگی، عوامل ایجاد حیات در نشست‌های بعدی باشگاه مفصل‌تر صحبت خواهیم کرد ان شاء الله.

اما باز از سوره مبارکه یاسین می‌خواهم یک نکته‌ای را بگویم و آن این است که یک شخصیتی خودش زنده است؛ اما یک شخصیتی رسالت خودش را زنده کردن دیگران می‌داند. این هم خیلی نکته مهمی است. کسی که خودش زنده هست؛ ولی برایش مهم نیست که دیگران زنده هستند یا نیستند، خودش به نوعی از مردگی مبتلاست. مردگی این است که از خودت نمی‌توانی بیرون بیایی. این هم یکی از بدترین انواع مردگی برای مؤمنین هست. مردگی برای مؤمنین خیلی بد است. خیلی زشت است که آدم مؤمن باشد، اساساً اعتقاد به دین و هدایت داشته باشد، زنده بودن خودش به معنی این است که زندگی‌اش بانشاط و پویاست؛ ولی دغدغه ندارد اگر دیگران زندگیشان این جوری نیست، کاری برایشان انجام بدهد. می‌گوید حالا من خودم نهایتاً زنده‌ام، همین‌طور همسر و فرزندانم. دیگر بقیه آدم‌ها، بچه‌های باشگاه، بچه‌های دانشگاه، بچه‌های کشور، حتی کشور بغلی، حتی آن بچه‌های در آفریقا، حتی بچه‌های در دل اروپا که به دلیل انواع لهو و لعب در این حیات نیستند، دغدغه زنده کردن این انسان‌ها را ندارد. این آدم خودش قطعاً به سطحی از مردگی مبتلاست بلاشک.

**نکته سوم: برائت و لعن در فرهنگ دینی ما**

اگر در فرهنگ دینی ما، مفهومی مانند برائت و لعن شکل می گیرد، برای ساختارهای فکری است نه برای آدم ها. اتفاقاً می خواهد آدم ها را از آن ساختارهای فکری نجات بدهد. اگر می گوید: «اللهم العن یزید، اللهم العن شمر»، اولاً یزید و شمر از دنیا رفتند؛ با این حال، منظورش یزید و شمر نیست. منظورش زیستن یزیدی و شمری است که اتفاقاً خود یزید را هم می خواهد از این اتفاق نجات بدهد. به چه دلیل این را می گویم؟ به دلیلی که حضرت موسی (علیه السلام) وقتی می رود سراغ فرعون، اول نمی خواهد بنی اسرائیل را از دست فرعون نجات بدهد. اول به فرعون می گوید: «وَأَهْدِيكَ إِلَى رَبِّكَ فَتَخْشَى»، «فرعون! می خواهی بگویم چه خبر است در این عالم؟ که از حالت بیایی بیرون؟» وقتی فرعون قبول نمی کند می گوید حداقل بگذار بنی اسرائیل را ببرم. موسی اول برای نجات فرعون می رود. این جور نیست که «مرگ بر فرعون» یعنی الهی که به درک واصل بشی فرعون! نه یعنی این که من این شخص را هم می خواهم از فرعونیت نجات بدهم. برائت و لعن، نابود کردن ساختارهای باطل است. نه آدم های باطل به درک واصل شوند! هیچ وقت دین هدفش این نبوده. دین اگر روی می آورد به جنگیدن و کشتن، حتماً مجبور شده به کشتن و گرنه چرا خدا می گوید: «ای کسانی که ایمان آوردید، اسراف در قتل نکنید.» یعنی چی اسراف در قتل نکنید؟ یعنی ببین اگر در جنگ می توانی یک جوری بجنگی که ده نفر کمتر کشته بشوند، باید یک کاری کنی که ده نفر کمتر کشته بشوند. حق نداری ببندی به رگبار و بری. اینقدر دین برایش مهم است که دانه به دانه آدم ها را نجات بدهد. یعنی حتی در جنگیدنش، اگر بتواند ده نفر را کمتر بکشد و این هدفش قابل محقق شدن باشد، ده تا را کمتر می کشد. در روایات که می گویند آقا امیر المومنین، درباره حضرت اباعبدالله هم گفته شده- می گویند: در نبرد اگر می دید یک آدمی که دارد جلوش می جنگد، در صلبش توحید و ایمان وجود دارد، به گونه ای ضربه به این وارد می کرد که نتواند جنگ را ادامه بدهد. یک جوری ضربه نمی زدند که کشته بشود. اینقدر دین درش رحمت موج می زند. دین خیلی رحمت درش هست. حالا به دلیل این که داعش هم مسلمان بوده، وهابیت هم مسلمان بوده، تندرویی های دیگر هم مسلمان بودند، تصویر دیگری از دین شکل گرفته که واقعیت دین نیست واقعاً. این ها را از آیات قرآن عرض می کنم. من تصویر تخیلی درست نمی کنم. این را از سوره توبه ای می گویم که سوره برائت قرآن است و جزو رحمانی ترین سوره های قرآن در عالم است. این سوره در رحمت و مفهوم رضایت بی نظیر است؛ با این که جنگی ترین سوره قرآن محسوب می شود.

برگردیم سراغ سوره یس. حواسمان به سوره یس باشد. هر چقدر در زندگی تان نشاط دارید، هر چقدر در زندگی تان زنده اید، شما وظیفه دارید این نشاط و زندگی را به دیگران منتقل کنید. نمی توانید فقط خوشحال باشید که خودتان و خانواده تان، زندگی خوب با نشاطی دارید. این خودش سطحی از مردگی است. خب بقیه چی؟ واقعا کی به بچه های اروپایی فکر می کند؟ چرا لعن را گفتم؟ چون ما می گوییم مرگ بر آمریکا، ما می گوییم مرگ بر استکبار، منظورمان ساختار باطل است، نه اینکه بخواهیم مردم آمریکا یا حتی دولت مردان آمریکا سقط بشوند، نه! من اگر بتوانم، آن ها را هم می خواهم نجات بدهم. اینکه فایده ای ندارد آدم ها از دست بروند. با از دست رفتن

آدم‌ها، فقط شیطان خوشحال می‌شود. آدم‌ها اگر از دست بروند و جهنمی بشوند، به موفقیت‌های شیطان افزوده می‌شود، به موفقیت‌های انبیا که افزوده نمی‌شود. من اگر مرگ بر آمریکا می‌گویم، مرگ بر استکبار می‌گویم، می‌خواهم ساختار استکبار که جلوی رشد آدم‌ها را می‌گیرد، از بین ببرم. طبیعتاً مهم‌ترین اسلحه‌ام در این «مرگ بر» چیست؟ تبیین و کار فرهنگی است، نه جنگ نظامی. من طبیعتاً آن نظام را با کار فرهنگی باید شکست بدهم، نه با جنگیدن؛ بلکه البته اگر مجبور شوم باید خودم را برای جنگیدن هم آماده بکنم. بلکه کار ممکن است یک جایی به جنگ بکشد. آدم باید خودش را آماده کند؛ ولی من باید دغدغه بچه‌های نوجوان‌های آمریکا را داشته باشم. ما الان دغدغه نوجوان‌های خودمان را هم بعضاً نداریم، حتی دغدغه دانشجویان دانشگاه خودمان را نداریم، همکلاسی خودمان را نداریم. بعد ما داریم می‌گوییم ببین مردم آن‌ور دنیا، باید جزو دغدغه‌های تو باشد. اگر نیست یک علامت سوال بزرگ روی حیات تو هست.

یک شخصیتی وجود دارد به نام «رجل یسعی». این شخصیت خیلی مهم است. شخصیتی که برایش مهم است مردمان شهرش آیا زنده می‌شوند به کلام رسولان الهی یا نه؟ در صورتی که بیرون شهر زندگی‌اش را دارد می‌کند. مجبور نیست بلند شود بیاید این کار را بکند. یکی از مشکلات ما این است که فکر می‌کنیم که سنگ بزرگ، علامت نزدن است. من اگر می‌خواهم ملتی را درست کنم، این پله پله می‌آید پایین. می‌خواهی دنیا را نجات بدهی؟ حالا فعلاً شهرت و کشورت را نجات بده. کشور را می‌گویند نمی‌توانم، می‌گویند بیا شهرت را نجات بده، شهر را می‌خواهی نجات بدهی؟ نمی‌توانی؟ می‌گویند حالا محله‌ات را نجات بده. محله‌ات را نمی‌توانی؟ بیا فامیل‌های خودت را... می‌بینی نمی‌شود؟ می‌پیشروی این‌وری می‌شود.

### **ابرفرمول: ما انسان‌ها در عمل محدود هستیم ولی در آرمان محدود نیستیم!**

یک فرمولی به شما یاد بدهم؟ این فرمول، داخل پراتنز است و ربطی به نکاتم ندارد. در اصل یک ابرفرمول است. ما انسان‌ها در عمل محدودیم ولی در آرمان محدود نیستیم. خیلی به این جمله دقت کنید. من نمی‌توانم همه مردم دنیا را یا حتی یک قاره را یا حتی کشورم را یا حتی یک محله را درست کنم! شاید فقط بتوانم ۱۰ تا نوجوان را درست کنم. ولی ده تا نوجوان را می‌توانم به نیت اصلاح همه نوجوان‌های عالم درست کنم. ما آرمانمان را کوچک می‌کنیم چون عملمان کوچک است. آرمانت را که نباید کوچک می‌کردی! اگر آرمانت را کوچک نمی‌کردی، با همان ۱۰ نفر ممکن بود بتوانی عالم را بگیری. ولی وقتی آرمانت را کوچک می‌کنی، با آن ۱۰ نفر حتی آن ۱۰ نفر را هم نمی‌گیری. عمل انسان کوچک است ولی مقصدش که قرار نیست کوچک باشد. عمل را کوچک بگیریم. یک یا دو تا آدم را تربیت کنیم؛ چه اینکه علما همین کار را می‌کردند. مرحوم قاضی می‌خواست دنیا را بگیرد، علامه طباطبایی و آقای بهجت و ... را تربیت کرد و دنیا را هم گرفت. او چند تا آدم تربیت کرد؛ ولی نمی‌خواست چند تا آدم تربیت کند، می‌خواست دنیا را عوض کند و دنیا را هم عوض خواهد کرد. من و شما آرمان را

که نباید کوچک کنیم. آقا شما نیتت این باشد همه دنیا را درست کنی. خب در عمل از جایی که دستت می رسد شروع کن؛ ولی آن نیت را بکن. در بلند مدت محقق می شود. می دانید چرا؟ این جمله مهم است. آرمان انسان مؤمن در عالم محقق می شود، نه عملش. به همان دلیل ویژگی های زندگی مجاهدانه که انسان مجاهد اگر اراده کند اراده اش محقق می شود. اگر اراده کند دنیا را بگیرد، حتماً خواهد گرفت. بله ممکن است در زمان حیاتش نباشد، ۵۰ سال بعد یا ۱۰۰ سال بعد بگیرد.

این جریان را واقعاً باید به نام ابراهیم علیه السلام بزنی. ابراهیم مگر چکار کرده؟ ابراهیم یک دانه خانه خدا درست کرده؛ ولی وقتی داشت خانه را درست می کرد، ببینید جمله اش چیست: «خدایا تا روز قیامت، بت دیگر پرستیده نشود و آدمها موحد شوند.» ابراهیم تا روز قیامت را دعا کرد و در آرمانش بود. تا قیامت اگر دنیا موحد شود، به نام ابراهیم خواهند زد. آرمان ابراهیم محقق می شود؟ چرا نشود؟ با اینکه عملش ساختن یک خانه است.

پس نکته دوم، رجل یسعی است. رجل یسعی خیلی شخصیت مهمی است. رجل یسعی یعنی آدمی که بی تفاوت نیست نسبت به حیات دیگران. هیچوقت نمی گوید که مثلاً اگر فلان آدمها از دست رفتند، از دست رفتند که رفت! نه، نمی تواند اینجوری زندگی کند.

### در رابطه با مرحومه فرزانه پزشکی

حالا ما در همه ی این سفر قصد داشتیم یک وقتی یک یادی بکنیم از مرحوم خانم فرزانه پزشکی که حالا البته من خیلی توفیق نداشتم ایشان را زیارت کنم به این معنی زیارت ظاهری. حتماً که ان شاء الله انسان های مؤمن با هم پیوند قلبی دارند در این عالم. هر جا که هستند در هر زمانی؛ ولی خب اینقدر توفیق داشتم که در تشییع ایشان شرکت کنم و وصف هایی را که درباره ایشان می گفتند را بشنوم. خیلی برایم جالب بود، یک آدمی که من نمی شناختم؛ ولی خیلی ها می شناختند. هم برایم جالب بود، هم برایم تأسف آور بود. که چرا یک آدمی که اینقدر تلاش می کند را من نمی شناسم؟ خب این نقص من است دیگر. چرا ماها نباید آدمهایی که اینجوری مجاهدت می کنند را بشناسیم؟ چرا اینقدر باید در فردیت خودمان باشیم؟ خوشحال باشیم به دستاوردهای خودمان؟ بد است دیگر! یعنی من خیلی متنبه شدم خودم از این ماجرا؛ ولی خب اوصافی که در مورد ایشان داشتند خیلی اوصاف ویژه و قابل توجهی بود. جالب هم بود. از رییس مجلس تا نمی دانم رییس سازمان تبلیغات، یک عالمه بچه های هنر و بچه های جهادی و یعنی دو تا قبیله خورده بودند به هم. کل بچه های هنر و مجموعه هنر، با بچه های در واقع گروه های جهادی. یعنی یک آدم، واسطه این دو تا جریان بود. بعد مهمترین وصفی هم که من آنجا می شنیدم که دوستان می گفتند این بود که ایشان اصلاً در مایه های عاشقانه و دیوانه وار کار کردن بودند. این خیلی ارزش دارد. ببینید یک انسان یعنی یک کسی که نفس نفس زده است. خیلی ارزش دارد. برای دیگران نفس نفس زده. خیلی قیمت دارد برای دیگران نفس نفس زدن. خدا می داند در دستگاه الهی خیلی قیمت دارد.

بگویند یکی به خاطر بقیه نفس نفس زد، نه به خاطر خودش، نه به خاطر خانواده اش. به خاطر هر آدمی که سر راهش قرار می گرفت، نفس نفس می زد. خب این خیلی چیز بزرگی است. خدا ایشان را با حضرت نرجس خاتون سلام الله علیها محشور کند. حالا بعد از جلسه، به نظرم خیلی شایسته است خانم محمدی یک وصفی بگویند، بالاخره جزو خواهران صیغه خوانده خانم محمدی بودند دیگر، با هم خواهر بودند. حالا از زبان یک خواهر بشنوید فرق می کند. از خانواده محترم متوفی. ما هم آدم های اینجوری داریم؛ خیلی بد است که نمی بینیمشان. نمی بینیم چون خودمان آن چیز را نداریم دیگر، خودمان آن نفس نفس زدن مان به اندازه کافی نیست. پس طبیعتاً هم نمی بینم. جای استغفار دارد. هم جای استغفار دارد که خودمان اینطوری نیستیم، هم جای استغفار دارد که آدم های اینطوری را نمی بینیم. این آدم ها، واقعاً زنده می کنند اطرافیانمان را؛ یعنی آنجا می رفتی، جمع کثیری آدم بودند که احساس می کردند وقتی در کنار ایشان بودند، زنده بودند. حالشان خوب بود. خیلی مهم است یک آدمی کارش خوب کردن حال بقیه باشد. حالا یک وقتی می گوئیم خوب کردن حال بقیه، می آید مثلاً شوخی می کند و با سرگرمی، حال آدم ها را خوب می کند. این اسمش زندگی نیست. زندگی یعنی آدم ها را برگردانی به حقیقت، برگردانی به اصل خودشان. برگردانی به آن چیزی که حقیقت زندگی اش است، حیات بهش بدهی. جالب است، به مؤمنین گفته اند وقتی وارد خانه می شوید چیکار کنید؟ گفته اند تحیت! تحیت از ریشه حیات است. یعنی بین وقتی وارد خانه ات می شوی، آدم های خانه باید بشکفند از آمدن تو. این چه وضعش است که طرف وارد خانه اش می شود، مرده تر از همه، یک عالمه خستگی دارد! بعد تازه می آید خستگی اش را منتقل می کند، به اشتراک می گذارد با بقیه، بعد خستگی با خستگی. بعد این خسته، آن خسته. این هم خستگی اش را می دهد به او. پس تحیت کجاست؟ ما در زندگی خانوادگی مان هم تحیت نداریم. وارد خانه خودتان می شوید باید یک جوری بشوید که آدمها احساس کنند روح آمد. روح یعنی عامل حیات. روح الله آمد داخل. اصلاً آقا این می آید ما زنده می شویم؛ نه اینکه خوشحال می شویم ها! مثلاً ژانگولر بازی در می آورد یا جوک می گوید، نه ها! حالا اشکال هم ندارد جوک بگوید، نمی گوئیم جوک گفتند بد است، نه. حیات یعنی من را متوجه می کند، من را بالا می برد. من وقتی کنار او هستم احساس می کنم آدم بهتری هستم. خب چرا ماها نباید اینطوری باشیم نسبت به اطرافیان خودمان؟ چرا اینقدر یخ؟ سرد؟ چرا اینطوری؟ این چه سبک زندگی مؤمنانه ای است؟

این نکته دوم، که این را از سوره مبارکه یس بگیریم ان شاء الله دعا کنیم به برکت حضرت نرجس خاتون به لطف وجود حضرت علی بن موسی الرضا، ماها را برای جامعه خودمان رجل یسعی و ماها را برای اطرافیانمان روح و ریحان قرار بدهند، که این خیلی مهم است.

## ارتباط سوره یس و توبه

ما از این ماجرا یک گریزی زدیم در سوره مبارکه توبه. حرف سوره توبه مان هم این بود که این حرف های گل و بلبلی که در سوره یس زده می شود، وقتی به پیچیدگی های حکومت دینی می رسد، خیلی سخت و پیچیده می شود؛ یعنی وقتی من و شما دور هم و با هم زندگی می کنیم، خیلی مسائل ساده تر است. چون اینجا بین ما قوانین حاکم نیست. ما که جامعه نیستیم، دچار پیچیدگی نیستیم. یک اردوی سه روزه است. در این اردو با هم رابطه خوبی داریم، کار خیلی خیلی خیلی ساده است. ولی همین ما، اگر یک جامعه تشکیل بدهیم، یک هفت هشت ده سالی زندگی کنیم، هر کس یک مسئولیتی داشته باشد، بعد تراحمات بین ما به وجود بیاید، کم کم پیچیدگی ها شکل می گیرد. اولین چیزی هم که به سرعت می رود، همین روح و ریحان است که می رود چون پیچیده می شود. این آقا با این آقا تراحم منافع پیدا می کند، بعد یکی دو بار با هم بحث می کنند، بعد یک کسی یک کاری می کند خلاف نظر جمع است. کم کم آن روح و ریحانه می رود. این جمله من را خیلی بشنوید: همیشه جریان توحید، در عالم از حضرت آدم تا خاتم الاوصیاء و بقیه این جریان، گیر آدم هایی بوده که در صحنه های پیچیده، می توانند نقش روح و ریحان و رجل یسعی را ایفا کنند. چرا؟ چون همینطوریش که آدمها ممکن است در حالت عادی به هم توجه نکنند، آدم ها در روزهای سخت است که یادشان می رود به هم توجه کنند. توجیه هم دارند. شرایط سخت است. مورد پذیرش همه هم هست. به هر کی هم بگویی، می گوید: آره آقا این زندگی خودش را نگه دارد، دستش درد نکند! نمی خواهد دیگر احوال ما را بپرسد. همه هم قبول می کنند؛ ولی جامعه از داخل، خالی می شود. در روزهای سخت است که آدم ها باید حال داشته باشند. حال هم را بپرسند و حیات به همدیگر تزریق کنند؛ البته این کاملاً ضدین است؛ یعنی به خاطر اینکه در شرایط فتنه، اصلاً ایام حال بدی دارد بعد شما در ایام حال بد، می گویی یک نفر بیاید حال بقیه را خوب کند؟ به بقیه حیات بدهد؟ اینکه اصلاً همین که خودش هنوز هست و مثلاً ارکان اعتقادش با این زلزله فرو نریخته، باید بهش صد تا بارک الله بگویی! تو تازه می گویی نه تنها فرو نریز، یک کاری کن که روح و ریحان به بقیه بدهی؟ خدا می داند اگر این آدم ها پیدا نشوند در نظامات، کار گره می خورد؛ وگرنه اگر همچنان در این شرایط آدم هایی می بودند که مصداق «رجل یسعی» می بودند و این حیات را می دادند، جامعه اینقدر کدر نمی شد. جامعه به اینجا نمی رسید. اینجوری نبود که آدمها تحمل همدیگر را نداشته باشند. خب این روح رفته است دیگر. تنازع به وجود آمده. خیلی حرف است. برمی گردد می گوید: مؤمنین! تنازع بین همدیگر نکنید. تنازع یعنی همین بگومگو. خیلی ساده. می گوید بین همین الان، شرایط به اندازه کافی کدر هست، دیگر بگومگو هم که داری می کنی! خب دیگر چیزی از روحیه شما برای زندگی کردن نمی ماند. در بهترین حالت، همه تان می روید استعفا می دهید، اگر خودکشی نکنید! خودکشی نمی کنید چون مسلمانید؛ ولی استعفا می دهید. بعد یکی یکی همه استعفا می دهند. استعفا، استعفا، استعفا! آدم های با تقوایی هستند از دوستان ما، هر وقت کار اینجوری می شود، اولین گزینه شان استعفاست. بعد می



آیند به من می گویند که آقای چیت چیان، من دیگر می خواهم استعفا بدهم. می گویم خوب است؛ البته اینکه می خواهی استعفا بدهی از روی تقوای توست. از روی تقوا می خواهی استعفا بدهی. می خواهی حقی را باطل نکنی. این خیلی ستودنی است؛ ولی بین یکی بالاتر از این هم داریم، اینکه در این شرایط بتواند یکی بایستد تلاش کند برای عوض شدن. خیلی سخت است ها! خیلی نشدنی است ها، خیلی احمقانه است! خیلی کار دیوانه واری است؛ ولی خب جامعه به آدم اینجوری هم احتیاج دارد؛ وگرنه همه چیز از همه چیز خالی می شود. نمی خواهم بگویم پست مهم است. ممکن است آدم ها بگویند من از این که بروم عرصه ای درست کنم استعفا می دهم. ربطی به جایگاه اجتماعی هم ندارد. تا حالا تصمیم گرفته بودم صنعت کشور را اصلاح کنم، حالا تصمیم گرفته ام از این کار استعفا بدهم. اصلاً به من چه؟ مگر می خواهند؟ مگر صنعت را می خواهند؟ مگر دانشگاه می خواهند؟ وقتی همه نمی خواهند، چرا من بخوام؟ ولش کن! منم نمی خواهم! هر وقت خواستند، من می روم و انجام می دهم. همه هم به شما حق می دهند اگر همچین حرفی بزنید.

### دوست داشتنی ترین آیه قرآن در سوره مبارکه توبه

پس چه کسی بایستد؟ آن هایی که در این روزها ایستادگی می کنند، چه کسانی هستند؟ که از آبرو و زندگی اش می گذرد، ولی می گوید من می ایستم؛ در عین اینکه می داند هیچ برای او نخواهد داشت. بی نظیر است این آیه سوره مبارکه توبه. دوست داشتنی ترین آیه قرآن که البته از باشکوه ترین آیات سوره مبارکه توبه است. با این پس زمینه، باید به این آیه برسیم که چرا خدا این حرف را می زند؟ چون یک آدمی این طوری در میدان ایستادگی کرده است:

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

خدا خودش جان و مالتان را می خرد، خدا خودش خریدارتان می شود. آدمی که اینجور در میدان ایستادگی می کند را خدا، خودش می خرد. بین تو داری یک کاری می کنی، خریدارت منم. هیچ کسی خریدارت نیست، خود من خریدارت هستم. وقتی خدا فرد را می خرد، فرقی ندارد که در این میدان شکست بخورد یا پیروز شود؛ یعنی ممکن است شکست هم بخورد؛ ولی خدا می فرماید به حرمت ایستادگی در این میدان، تو را می خرم. تو در صحنه ای ایستادگی کردی که کسی حاضر نبود بماند. نگاه کنید به عبارت: «وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ». این ماجرا فقط برای قرآن نیست. در جریان توحید، همیشه این اتفاق افتاده است؛ یعنی مسیحی ها و یهودی ها نیز چنین روزهایی داشته اند. روزهایی که باید می ایستادی و از دین دفاع می کردی، آن هم در سخت ترین

روزهای خودش. همه از این روزها داشته اند. در تورات، انجیل و در جریان ادیان آسمانی، کسانی بودند که ایستادگی می کردند. نشان می دهد که اگر ما باشگاه قرآنی نور داریم، آن ها هم باشگاه توراتی و انجیلی داشتند! «وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ...» کسی که پای عهدش با خدا بایستد و میدان را خالی نکند، پس به واسطه این بیعتش بشارت باد برای او «وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ». این که می گویم در میدان بوده، نمی خواهم این طور جمع بندی کنم که از حکومت دینی دفاع کرده است. می خواهم بگویم برای دین، وسط معرکه و میدان ایستادگی کرده است و همه فحش هاش را هم حاضر است تحمل کند.

آیه بعدی، ویژگی های این آدم ها را می گوید: اولاً تائب، توجه اش فقط به خداست. اگر کاری می کند فقط به خاطر خدا انجام می دهد، نه به خاطر منفعت و مردم و نه به خاطر شهرت. فقط به خاطر خدا کار می کند. دوماً عابدون یعنی همه کارهایش عبودیت است و تکبر در کارش نیست. سوم حامد است. این خیلی مهم است. تمام نظام زیبایی عالم را برای خدا می داند. آدمی فوق العاده زیبایی و اهل ستایش است. با نگاه تنگ نظرانه پلیدبین که نمی شود آدم همچین روحیه ای داشته باشد. فحش می شنود و فشار بهش می آید؛ اما بعد که می گویی آقا شما خیلی در تنگنا هستید. می گوید تنگنا؟! انقدر خوش می گذرد! انقدر همه چی باحال است! چه تجربه جالبی که از آیه ها، آدم حال انبیا را درک می کند. اصلاً اگر چنین آدمی چنین روحیه ای نداشته باشد، نمی تواند در میدان حضور پیدا کند. چهارم سائح هست: در حال سیر کردن. فقط حرف نمی زند بلکه خودش جلوتر از همه در حال حرکت است. پنجم راکع هست: جز تبعیت از خدا کاری نمی کند. ششم ساجد هست در نهایت خودش را نیم سانت بالاتر از کسی نمی داند. این جوری نیست که چون در میدان است، بگوید ما مؤمنین، میدان را گرفته ایم. ای منافقین هر کار می خواهید بکنید. ما خوبیم! نه! خودش را حتی از یک نفر بالاتر نمی داند. اگر در میدان به خاطر حق ایستادگی می کند، نه اینکه خودش را بالاتر بداند. اینچنین آدمی با اینچنین روحیه ای، آمر به معروف است و امر به معروف او دردناک نیست، چون از روی تنگ نظری نمی گوید و به خاطر ویژگی هایش، حافظ حدود الهی است. این آدم از حدود الهی نگه داری می کند. حدود الهی این نیست که بگوید امکان ندارد بگذارم حد خدا اجرا نشود. حافظ بودن و نگه داری از حدود الهی، اخلاق و معنویت می خواهد. خدا به همچین آدمی می گوید دمت گرم مؤمن! آفرین. این آدم شرحه شرحه شده. فکر نکنید دارند فیلمش را پخش می کنند و همه دارند تعریف می کنند، نه! این بنده خدا قیمة قیمة شده ولی خدا می فرماید هیچ کسی نخرد، من می خرم.

باور کنید دین به آدم هایی نیاز دارد که تا آخرین لحظه، پای یک عهدی ایستادگی می کنند و به خاطر تمام آدم ها، از دین دفاع می کنند؛ یعنی خدا می داند که اگر دارم می جنگم، حتی برای آن آدمی هست که رو به رو ایستاده و می جنگد. آن به این دین احتیاج دارد. ما این را در عبارات امام حسین علیه السلام داریم: «من اگر می جنگم برای شماست، نه برای خودم. چیزی که ازش دفاع می کنم، عامل نجات شماست.» خیلی عجیب است

که با یکی بجنگی در حالیکه برای خودش داری می جنگی! چه کسی این ها را می فهمد؟ اصلاً عمق این معنویت کجا پیدا می شود؟ حرف این است که هر کسی، هر اعتقادی دارد، با این روحیه در میدان باشد. دین واقعاً راه نجات آدم هاست.

روی نسخه های حداقلی نرویم! جمع زیادی از دست برود که فایده ندارد. جمع زیادی از دست بروند، انبیاء خوشحال نمی شوند بلکه شیطان خوشحال می شود. برویم بینیم حداکثری اش چه شکلی می شود. پای حداکثری اش ایستادگی کنیم ولی با این قواعد. آن آدم را می خواهیم نجات بدهیم. خیلی ارزشمند است اگر همچنین اتفاقی بیفتد.

این سفر مشهود برای من یک سفر بسیار منحصر به فرد بود. بالاخص مباحث دیشب به نظرم خیلی پر توفیق بود. نیاز نداشت ازش نتیجه حاصل بشود. لازم داشت ازش معنویت حاصل شود. لازم نیست به گزاره برسیم. شاید لازم باشد ده سال کار مطالعاتی کنیم که جواب سؤال را در بیاوریم ولی خیلی فرق می کند با معنویت در این میدان بودن یا بی معنویت. همه ی حرف و اتفاق های دیشب، ره آوردش این بود که می شود با معنویت این مسیر را طی کرد. اشکال ندارد، معنویت تان را بالا ببرید و این مسیر را بروید. با همه اختلاف هایی که داریم؛ ولی اگر آن ویژگی ها را داشته باشیم حل می شود. هر بار می رویم جلوتر و فتنه ها به وجود می آید، معنویت ما باید بیشتر شود. هر فتنه ای، باید دغدغه من را نسبت به دیگران بیشتر کند، نه اینکه کمتر! خدا می داند اگر این روحیه را داشته باشیم، به نتیجه می رسیم البته با حفظ معنویت. داشتن این ۶ ویژگی با هم شرط است. کسی که رو به روی من می جنگد، آن را آدم بدی نمی دانم. آن را اسیر فکر بدی می دانم که وظیفه دارم او را از این فکر بد، نجات بدهم. آدمش بد نیست، انسان موجودی ستودنی است. وقتی حامدانه بهش نگاه می کنم، او را اسیر یک نظام باطل می دانم که باید نجاتش بدهم. مثل موسی که اول به سراغ فرعون می رود، ابتدا قصدش نجات فرعون است؛ بعد می گوید اگر تو نجات را نمی خواهی، بگذار حداقل بقیه را نجات بدهم. حضرت موسی در فرعون گوهر انسانیت می بیند و می خواهد فرعون را نجات بدهد. من باید آدم ها را اینجوری ببینم. نمی شود من این نگاه را نداشته باشم. خیلی حرف هست که آدم بتواند کسی را که در مقابل خودش قرار دارد، این قدر دوست داشته باشد.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به خاطر آدم های کافر دق می کرد، نه به خاطر آدم های مؤمن. پیامبر مگر اسوه ما نیست؟ او دلش نمی خواهد حتی یک نفر از دست برود. حضرت رسول بی نظیر ترین فرمانده جنگ در طول تاریخ است. اگر تعداد جنگ ها و تعداد کشته های جنگ ها را به نسبت جمعیت مقایسه کنی، فاصله اش با تمام جنگ ها و انقلاب های عالم، بسیار فراوان است. پیامبر با کمترین تلفات، میدان جنگ را جلو برده است و در شیوه جنگیدن منحصر به فرد ترین فرمانده میدان جنگ هستند. تعداد کشته هایشان، طبق بالاترین نقل ها ۵۰۰ نفر است. مگر می شود که کل حجاز را بگیری، این همه سال جنگیده باشی ولی کلاً ۵۰۰ تا دشمن را کشته باشی؟!!

چقدر این آدم می تواند رحمت داشته باشد؟ امیرالمؤمنین هم همین طور بودند. زبیر قائله ای علم کرد؛ ولی وقتی در جنگ شمشیرش را انداخت و فرار کرد، امیرالمؤمنین گفتند: هیچکس دنبالش نرود. علی علیه السلام کسی نیست که بخواهد آدم بکشد. آمده که نظام کفر را زمین بزند تا همه نجات پیدا کنند. این متن دین ماست و همه باید این روحیه را داشته باشیم.

وقتی با داشتن این روحیه، باز هم اثر نکرد چه کنیم؟ بلند شویم و شب ها گریه و زاری کنیم. وقتی امیرالمؤمنین از میدان جنگ برمی گشتند، تا استغفار نمی کردند برای آنهایی که در میدان جنگ دچار آسیب شده اند، نمی خوابیدند. نه اینکه امیرالمؤمنین کار اشتباهی انجام داده باشد، نه! برای این که پیش خودش می گوید نمی شد که یک نفر کمتر کشته می شد؛ ولی موفق می شدیم؟ علی علیه السلام، برای تک تک این ها غصه می خورد. شب زنده داری می کرد و در عمق دعایش، آن ها را دعا می کرد.

در قرآن خدا می فرماید: «به بت های کافران فحش ندهید». اعتقاد طرف مقابل هر چه که هست، باید گفت و گو کرد. اگر به بت های او فحاشی کنید، او هم به اعتقادات شما فحاشی می کند و او که فحش بدهد، می خواهی بگویی منافق است و خونش را بریزی. اشکال در اعتقاد دارد؟ گفت و گو می کنیم و حرف می زنیم.

### جمع بندی:

سفر، سفر فوق العاده ای بود برای من. تجربه اینکه چه قدر سوره توبه، سوره مهربانی است. جالب است که علی رغم اینکه احساس افراد به سوره توبه، احساس برائت است، بارها دیدم وقتی سوره توبه مطرح شده، عطر و بوی محبت فضا را پر کرده. خیلی برایم عجیب است که همه یک سوءظنی به این بنده خدا سوره توبه دارند! ظاهراً بسم الله الرحمن الرحیم هم ندارد و از طرفی ابتدای سوره هم با برائت شروع می شود. اتفاقاً از اوج محبتش است که دارد از برائت صحبت می کند. من فکر می کنم ما خیلی «سوره توبه لازم» هستیم! هم برای این که بفهمیم در این میدان باید چه کار کنیم و برای بسیاری از چیزهایی که لازم داریم مثل آداب هدایت کردن و ارتباط برقرار کردن با دیگران در سوره توبه هست. نه اینکه بگویم ما هدایت یافته ایم، نه! حرف خدا را به دیگران برسانیم. بگوییم من خودم با حرف خدا حال کردم، تو هم بیا با حرف خدا حال کن. ما روحیه «رجل یسعی» لازم داریم. فکر می کنم با توجه به پیچیدگی زمان حال، برای اینکه بتوانیم در این زمینه نقش آفرینی داشته باشیم، لازم هست که به حضرت نرجس خاتون توسل داشته باشیم. ایشان به ما سوره توبه یاد بدهند.

در سوره توبه، گفته با مشرکین بجنگید. بعد می فرماید پیامبر، هر کسی اومد و گفت می خواهم حرفت را بشنوم، استجارک! این تا بیاد حرفت را بشنود و برگردد به مملکت خودش، باید در امنیت کامل باشد. فکر کن! با طرف اعلام جنگ کردی، بعد می تواند بیاد تا پیش پیامبرت، حرفش را بشنود، هیچ کسی هم تا وقتی برگردد به شهر خودش، حق ندارد چیزی به او بگوید.

من نمی دونم اگر این ها آدم بودند، ما چی هستیم؟! اگر ما آدمیم آن ها چی بودند؟! آدم مؤمن در سخت ترین صحنه هاست؛ ولی در اوج رضایت است. وقتی هم ناراحت است، این ناراحت است که آدم ها از دست می روند. چرا بچه مسلمان ها انقدر حالشان بده؟ اگر نگران آدم ها هستند و حالشان بد است که ان شاء الله حال شان بدتر باشد و دغدغه مند تر بشوند! ولی اگر حال خودت بد است، چرا بد است؟! چه صحنه ای بهتر از این برای دیدن خدا؟ خدا را در سخت ترین لحظه ها، بیشتر از هر جایی می شود دید. چه جایی بهتر از اینجا برای دیدن خدا؟! خیلی صحنه باشکوهی هست صحنه های اضطرار عالم. چرا حال ما نباید خوب باشد؟ فتنه را کسی نمی تواند برای حال بد بهانه کند. اگر کسی فتنه را بهانه کند برای حال بد، یعنی دچار فتنه شده! مؤمن قرار نیست دچار فتنه بشود. اتفاقاً باید فتنه را باز کند. با حال بد که نمی شود فتنه باز کرد. شما انقدر حالت بده که نمی شود باهات دو کلمه صحبت کرد! مگر حضرت صدیقه طاهره (سلام الله علیها) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) در این فتنه های سوره توبه، زندگی نمی کردند؟! مگه حالشان بد بوده؟! بروید خطبه فدک را بخوانید. این خطبه در بلاغت، بیان و اوج بی نظیر است. مگر کسی که حالش بد است، می تواند این جور خطبه ای بخواند؟!

حضرت جوری سخنرانی کردند که انگار پیامبر در یک مجلس معنوی فرهنگی شروع کردند و از دریای توحید صحبت کردند. امیرالمؤمنین حالش خوب بوده، یعنی رضایت داشته است؛ نه اینکه خوب است که حق را قبول ندارید ولی گرفتگی نیست. گرفتگی هایی که من و شما دچارش می شویم را کسی اسمش را نگذارد معنویت! این ها کار شیطان است. من خیلی معنوی ام که اینقدر گرفته ام؟! قاعده معنویت و توحید، بر بسط است.

نقلی آمده که به نظرم درست نیست. می گویند چون سوره توبه، سوره عدم رحمت است بسم الله الرحمن الرحیم ندارد. من به نظرم این تعبیر اصلاً درست نیست. اولاً بسیاری از آقایان معتقدند که بسم الله الرحمن الرحیم سوره، بسم الله الرحمن الرحیم سوره انفال است و این تنها سوره ای است که «بسم الله الرحمن الرحیم» اش در دل سوره دیگری است. و انفال که دقیقاً دورانی است که غیر از دوران توبه است. دوران اوج سپاه اسلام که در جنگ بدر پیروز می شوند. خوشحالی پیروزی در جنگ بدر، شبیه فتح خرمشهر است. همین جامعه ای که الان اعتراض دارند، روز فتح خرمشهر روی آسمان ها بودند! حال آدم در امروز فتنه، باید شبیه فتح خرمشهر باشد. وا مگر می شود؟! کشور دارد از دست می رود، اسلام دارد از دست می رود! یعنی چه که حالمان شبیه فتح خرمشهر است؟ می دانی چرا آدم می تواند اینطوری باشد؟! چون این آدم دارد با خدا زندگی می کند. خدای فتح خرمشهر، خدای فتنه است. اگر تجلی اش در فتنه بیشتر از فتح نباشد، کمتر نیست.

خدا به ما توفیق بدهد که اولاً سوره توبه و برائت را یاد بگیریم و بعد در زندگی مان پیاده کنیم. آدم ها به حال زنده ما نیاز دارند و ما نمی توانیم بی تفاوت باشیم. دین واقعاً عامل نجات انسان هاست. ما نمی خواهیم از دین عقب نشینی کنیم. باید دین را گسترش بدهیم. حالا ممکن است یکی این وسط شهید بشود مثل حاج قاسم

سلیمانی، یک آبرویی هم پیدا کند؛ ولی قاعده این میدان، خیلی درش آبرو نیست بلکه همه چیز را دادن است. چه قدر خوب است آدم تا فرصت دارد، همه چیزش را برای خدا بدهد؛ چه میدان جنگ جذابی. چون سخت ترین چیز، آبرو دادن است. جان دادن راحت تر است.

برای امام حسین (علیه السلام) نقل آمده که می‌فرماید: «حریمش دریده شد برای دین خدا.» تازه شبیه امام حسین (علیه السلام) که هیچکس نمی‌شود؛ ولی خیلی باحال است که یکی شبیه امام حسین (علیه السلام) بشود.

خدا ان شاء الله آن حال رضایتی که حضرت اباعبدالله (علیه السلام) داشتند که هر چه به عصر عاشورا نزدیک تر می‌شدند، رویشان گشاده تر می‌شد؛ ما را از آن حال بهره مند کنند. جامعه ما خیلی خوب است. جامعه‌ای که ۴۳ سال با همه اعتراضات پای یک سری آرمان‌ها ایستاده است. همه این‌هایی که در اعتراض هستند، قبلش رفته بودند پیاده روی اربعین. یعنی باور دارند، اعتقاد دارند و انتقاد هم دارند. این جور پای انقلاب ایستادن بی نظیر است. خیلی حقش است که آینده بهتری داشته باشند. خدا این ملت را آبرومندترین ملت‌ها قرار دهد به خاطر این که قرآن می‌فرماید این‌ها یک جوری گل کنند که به بقیه، امید گل کردن بدهند.

خدا این امت را امت شاهد بر بقیه امت‌ها قرار بدهد که طعم خوش زندگی دینی را خود ملت بچشند و دیگران را به خاطر این چشیدن، دعوت به زندگی دینی کنند. به حرمت این ملت، عالم به سمت زندگی دینی برود به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

ما اندک هستیم ولی همان کاری که از دستمان برمی‌آید را کردیم، به همان قاعده: «و ما رمیت اذ رمیت» ما تیر خودمان را شلیک کردیم. ان شاء الله خدا این جریان را زیاد کند، هم برای این جمع و هم برای باشگاه قرآنی نور و توفیق داشته باشیم علم زندگی زیبا و با نشاط را در سراسر عالم بلند کنیم و همه این‌ها زمینه ساز ظهور حضرت حجت باشد به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

اللهم صلی علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم.